

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرّ سجده

جلسه‌ی قبل روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در تأویل سجده خواندیم. براساس آن روایت، شاید بتوان دو سجده‌ی نماز را این‌گونه معنا کرد. ترجمه‌ی روایت را با معنای روشن عبارات جلسه‌ی قبل بیان کردیم. اکنون با الهام از آن نکاتی را عرض می‌کنیم.

انسان همه‌ی حرف‌های خود را با زبان نمی‌گوید. گاهی با یک‌نوع نگاه، حرکت و عمل حرف می‌زند و پیامی را می‌رساند. در نماز هم همین‌طور است. ما همه‌ی حرف‌هایمان را با الفاظ نماز نمی‌گوییم. خیلی از حرف‌های نماز را با حرکات نماز ابراز و اظهار می‌کنیم.

یکی از معانی سجده‌ها ممکن است این باشد: سجده‌ی اول که انسان سر به خاک می‌نهد، به این معناست که خدایا! من ابتدا خاک بودم. معنی سر برداشتن از سجده هم می‌تواند آن این باشد که خدایا! تو مرا از این خاک آفریدی؛ از این زمین خارج کردی؛ به یک انسان تبدیل کردی و به من توفیق عبادت دادی. مرا شایسته‌ی تکلیف و امر خودت کردی و به من امر به عبادت و بندگی کردی. معنی سر برداشتن از سجده و نشستن این است.

گفتیم که مستحب است انسان بین دو سجده استغفار کند. استغفار یعنی چه؟ یعنی خدایا! اگر در دنیا و در عبودیت خود قصور و تقصیری کردم، مرا با لطف و محبت خودت ببخش. تو مرا از خاک خارج ساختی؛ به دنیا آوردی؛ امر به عبادت و بندگی خود کردی؛ ولی من کوتاهی‌ها و حتی تقصیرهایی داشتم. خدایا! مرا ببخش. این «**أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ**

إِنَّهُ» که در قَعْدَه‌ی بَیْنَ السَّجْدَتَیْنِ^۱ گفته می‌شود، به این معناست. نمازگزار دوباره به سجده می‌رود و سر را به خاک می‌گذارد. این کار یعنی خدایا! من از دنیا می‌میرم؛ دوباره به خاک برمی‌گردم و خاک می‌شوم. سپس سر از سجده برمی‌دارد. دو مرتبه سر از سجده برداشتن یعنی خدایا! تو در آخرت دوباره مرا از همین خاک بیرون خواهی آورد. بیرون می‌آوری تا ثواب کارهای نیک و کیفر و عقاب جرایم مرا به من بدهی. این سجده‌ها، نشستن‌های بین سجده‌ی اوّل و دوم و بعد از سجده‌ی دوم، به‌نوعی اظهار چنین حقایقی است.

در معنای دیگر؛ ممکن است معنای سجده‌ی اوّل که انسان سر به خاک می‌گذارد، این باشد که خدایا! من غرق خاک، دنیاطلبی و جلوه‌های جذّاب دنیوی بودم. دل به دنیا سپرده بودم و اسیر عالم خاک، دنیا و عالم طبع بودم. سر از سجده که برمی‌دارد؛ یعنی خدایا! تو مرا از اسارت دنیا، عالم طبع، دنیاپرستی و دنیاطلبی رها کردی و به فضای ملکوت راه دادی و راهنمایی کردی؛ یعنی بعد از سجده‌ی اوّل، که در دنیا و خاک بود؛ بالا آمد و سر از برزخ درآورد. نشستن بین دو سجده برزخ است، که آنجا استغفار می‌کند. برای این استغفار می‌کند که بگوید خدایا! من از این استغفار و طلب مغفرت می‌کنم که به ذهنم چنین خطور کند که نجات من از دل‌بستگی دنیا و وابستگی به عالم خاک به هنر خودم بوده است. نه؛ من کاره‌ای نبودم؛ تو مرا نجات دادی. از اینکه سیر و سلوک،

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۶۷ و ج ۶، ص ۳۳۹ و مجلسی، بحار، ج ۱۸، ص ۳۵۹ و ج ۸۱، ص ۲۰۸ و صدوق، علل الشرایع،

مجاهدات، عبادات و طاعات خود را در این رهایی مؤثر بداند، پیش خدا استغفار می‌کند. می‌گوید تو بودی که مرا رهایی؛ من در این زمینه هنری نداشتم.

بعد به سجده‌ی دوم می‌رود و با سجده‌ی دوم دوباره به عالم خاک برمی‌گردد. اینجا یک نکته‌ی ظریف عرفانی وجود دارد. در سیر و سلوک وقتی انسان تمام مراتب را طی کرد، دوباره به عالم خاک، کثرت و طبیعت برمی‌گردد و در ارض خلیفه می‌شود. «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»^۲ یعنی کمال انسان در این است که به عالم کثرت برگردد. اینکه انسان در روحانیات غوطه‌ور بماند، کمال و نقطه‌ی پایان مراتب کمال نیست. انتهای کمال این است که دوباره به زمین برگردی و بتوانی در زندگی زمینی خود، خدایی عمل کنی؛ و الا اینکه کسی به غار، صومعه، خانقاه و یا دیری برود؛ خود را زندانی کند؛ مشغول عبادات شود و در آنجا گناه و ظلم نکند و غافل نشود؛ هنر نیست. هنر این است که دوباره به زندگی برگردی؛ سراغ کسب و کار، خانواده، روابط اجتماعی و مسائل مختلفی که در زندگی دنیوی وجود دارد، بروی و خدا را فراموش نکنی؛ خدایی عمل کنی؛ خدایی حرف بزنی، خدایی نگاه، تلاش و آرزو کنی. همه‌چیزت خدایی شود و وجودت حقانی گردد. سالک دوباره به تمشیت امور دنیا برمی‌گردد؛ منتهی^۱ با وجهی الهی و خدایی. در ارض متمکن می‌شود: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ» خداوند به آنها تمکین در ارض می‌بخشد؛ منتهی تمکینی که در ارض می‌بخشد این است که: «أَقَامُوا الصَّلَاةَ...»^۳ نماز به پا می‌دارند و زکات

۲. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۶۲.

۳. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۱.

می‌دهند؛ یعنی خدایی عمل می‌کنند. کمال انسان در این است که دوباره به ارض برگردد و خلیفه‌ی فی الارض شود.

وقتی از سجده‌ی دوم سر برمی‌دارد، سر از قیامت درمی‌آورد. نشستن بین دو سجده برزخ بود، و اکنون که سر از سجده‌ی دوم برداشت، از قیامت سر درآورده است. شواهد آن را هم عرض خواهیم کرد. یک شاهد روشنش این است که شما در رکعت دوم و رکعت آخر نماز بعد از سجده‌ی دوم تشهد می‌خوانید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». به چه شهادت می‌دهید؟ شهادت بدون شهود که ارزش ندارد! به چیزی که خود ندیده‌اید، نمی‌توانید در دادگاه شهادت دهید. انسان به چیزی شهادت می‌دهد که دیده باشد. شهادتی را قاضی از انسان می‌پذیرد که فرد بگوید: من دیدم، فلان شخص فلان کار را کرد؛ و الا اگر بگوید من شنیده‌ام، یا من فکر می‌کنم؛ قاضی می‌گوید: آقا این حرف‌ها چیست؟! اینها به درد دادگاه نمی‌خورد. شهادتی ارزش دارد که بر مبنای شهود و مشاهده باشد. وقتی بعد از سجده‌ی دوم نشستهای و می‌گویی: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ یعنی بعد از سجده‌ی دوم خدا را می‌بینی و قیامت شده است.

برای سجده‌ها تعابیر مختلفی می‌توان تصور کرد. تعبیر دیگر اینکه، در مقامات عرفانی، سجده‌ی اول موت است. همان «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»^۴ است. سجده‌ی اول فوت و مردن نیست؛ بلکه موت و قطع تعلق از دنیاست. سر برداشتن از سجده‌ی اول همان سر درآوردن از برزخ در سلوک است و سر نهادن بر سجده‌ی دوم، مقام فنا است. سر برداشتن

^۴. فیض‌کاشانی، وافی، ج ۴، ص ۴۱۱ و مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۵۹ و کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۴۰.

از سجده‌ی دوم هم همان شهود حق است، و شهادت به آنچه که مصلی شهود می‌کند؛ یعنی قیامت است و آنجا حقیقت قیامت برپا شده است.

به تعبیر دیگر، اگر سجده را در رابطه با رکوع در نظر بگیریم، سجده‌ی اول مقام فنا است. آن هم فنای مطلق، که فنای ذاتی است؛ چون قیام، فنای افعالی بود؛ رکوع، فنای صفاتی؛ در نتیجه سجده، فنای ذاتی می‌شود. بر این اساس سجده‌ی اول فنای ذاتی است که فنای مطلق است؛ سجده‌ی دوم فنای از فنا است؛ یعنی حتی فانی بودن خودت و ماسوی‌الله را هم نمی‌بینی؛ یعنی اینجا مشاهده‌گری هم باقی نمی‌ماند. وقتی این موضوع را در سر سجود تشریح کردم، معنای این حرف‌ها روشن‌تر می‌شود.

معنای دیگری که برای سجود می‌توان تصور کرد، این است که نمازگزار سر به سجده می‌گذارد تا غیرخدا را نبیند؛ چون وقتی سر انسان به مهر است و سر به سجده گذاشته است، چیزی را نمی‌بیند. پس سر به سجده گذاشت تا غیری نبیند. وقتی غیری را ندید، سر برداشت؛ چون به خواسته‌اش رسیده بود. ولی وقتی سر برداشت؛ باز غیر را دید. آن غیری که دید، خود او است که احساس می‌کند، من غیری را نمی‌بینم. استغفار هم از همین دیدن خودش است؛ لذا امر آمد: دوباره سر به سجده بگذار. برای بار دوم سر به سجده گذاشت، تا هیچ غیری، حتی خودش را نبیند. در این مرتبه به او ندا آمد: سرت را بلند کن و از سجده سر بردار که از این به بعد غیری را نخواهی دید و به هرچه نگاه کنی، ما را خواهی دید. غیری نمانده است. به قول شاعر:

به دریا بنگرم دریا ته وینم به صحرا بنگرم صحرا ته وینم
به هرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته وینم

«فَأَيُّهَا تُولُوا فَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» روی خود را به هر سمت برگردانی؛ آنجا وجه‌الله است و غیر خدا را نمی‌بینی. اینها تعابیر مختلف از سجده است. می‌توان فهم‌ها و برداشت‌های مختلفی از سجده داشت. تسبیحی که در سجده گفته می‌شود: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ»، با تسبیحی که در رکوع گفته می‌شود: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ»، یکی نیستند. بعداً وارد بحث ظریف‌تر می‌شویم؛ ولی به‌طور اجمال؛ در تسبیح اول انسان خدا را از هر نقص و عیب و چون و چرا کردنی در مورد کارهای الهی منزّه می‌داند و می‌گوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ». خدا را حمد می‌کند. «بِحَمْدِهِ» یعنی خود را غرقه‌ی در دریای مرحمت و نعم الهی می‌یابد و حتی همین رکوع و نماز خود را هم به توفیق خدا می‌بیند، و شکر می‌کند: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ». این برای ذکر رکوع است، اما در ذکر سجود چه؟ آنجا در تسبیحی که می‌کند، می‌گوید ربّ من، که پرورش‌دهنده‌ی من است و مالکی است که مرا می‌پروراند؛ نه‌تنها از چون و چراهای من منزّه است؛ از هرچه لایق او نیست، پاک و منزّه است. چون آنجا ممکن بود چون و چرا می‌کردم که خدایا! چرا با من این کار را کردی؛ با دیگری آن کار را کردی؟! لذا در رکوع می‌گوییم: «سُبْحَانَ اللَّهِ»؛ یعنی خدا از چون و چراها، عیب‌جویی‌ها و دیده‌ی منفی داشتن در دیدن کارهای او، منزّه است؛ اما در سجده خدا را از هرچه که شایسته‌ی حق نیست منزّه اعلام می‌کند. تحمید او هم همین است که حمد توفیقی را که تو در سجده به من دادی، به‌جا می‌آورم. حمد این سجده‌ای که مرا به انجام آن موفق کردی، به‌جا می‌آورم. این نعمتی از نعم بزرگ الهی است که من در آن غرقم.

^۵ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

اینها چند تعبیر بود و اما حالا خودتان را برای بحث کمی سنگین تر آماده کنید تا به یک کلاس بالاتر برویم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ